

نقش و تاثیر شعر

درآمد

سیمین بهبهانی، نابوی بلندآوازه‌ی شعر معاصر ایران برای خوانندگان خارج از عرفان معاصر است. فقط برای حالی بودن عرضه. تکرار می‌کند که سیمین مولود ۱۳۰۶ است و مولود بهران، مدرسه عباس خلیلی دانشمند، نویسنده و مدیر روزنامه‌ی اقدام و مادرش از غنوی شاعر و مترجم بودند. سیمین لسان‌شده‌ی حقوق، دبیر سابق امور و پرورشی و عضو کانون نویسندگان ایران است اما آن‌چه او را مطرح می‌کند، عزل سرایی اوست. وی با تعبیر زاویه‌ی دید، عنصر خطای معاصر ادبی و استفاده از آوران عرب و نامطبوع عربی، دل‌تشت ناردی در قالب عزل فارسی ایجاد کرد.

آن‌چه در بی می‌اند، عناصر معنایی است که در کعب و سبندی سیمانه و سه نغره در سیمین بین سیمین بهبهانی، پروفسور حسن اسن و هوستک نوامی هم‌تالاسی سابق سیمین در دانشکده‌ی حقوق در خاندی سیمین در نوار مسقط سد و توسط این جانب از نوار بناده سد

اکرم حندری

□ قوامی: خیلی روز مبارکی ست، بفرمایید

امین: می‌خواهم سخن خودمان را همان‌طور که در دانشنامه‌ی شعر هم نوشته‌ام، از این‌جا شروع کنم: آیا نقش شعر در فرهنگ امروز ایران چیست و آیا گرایش به شعر برای مردم ما چه منافعی و یا احياناً ضرر و زیان‌هایی داشته و دارد؟

سیمین: شعر نه تنها امروز، بلکه در طول تاریخ در ایران همیشه اثر مثبت داشته. شاید شما و بعضی دیگر از نویسندگان تاریخ علم یا منتقدان اجتماعی، عقیده داشته باشید که در طول تاریخ و با گذشت زمان، از موقعی که ایرانی‌ها بیش‌تر با شعر دغدغه پیدا کردند، از علوم غافل شدند و قبل از این‌که شعر در ایران به نضج خودش برسد، علوم بیش‌تر بُرد داشته. علمایی مانند ابوعلی سینا، رازی، ابوریحان بیرونی و خوارزمی داشتیم ولی بعد از این‌که شعر در ایران به اصطلاح قدرت گرفت و همه‌گیر شد، بیش‌تر مردم به عواطف و احساسات روی آوردند. حالا تا چه قدر این درست باشد، معلوم نیست. من که قبول ندارم.

امین: خواهش من این است که نظر خودتان را تبیین کنید و با استشهاد و استناد به شواهد تاریخی و علمی توجیه کنید. بله؟

سیمین: البته. اولین شاهد من این است که در ایران در همه‌ی ادوار به هر حال شعر در کنار علوم همیشه وجود داشته است و نمی‌توانیم بگوییم که گرایش ایرانیان به شعر، موجب پس‌رفتن علوم شده، اگر علوم، پس رفته باشد، شاید علل دیگری داشته باشد که علتش تنها علاقه‌مندی بیش‌تر به شعر نیست.

دوم این‌که من می‌توانم از مشروطیت به بعد قضاوت درستی داشته

باشم، شاید تا آن‌جایی که عقل من می‌رسد، با طلوع مشروطیت شعر از آن حالت قبلی که به اصطلاح فقط به مطالب عشقی یا صوفیانه یا عارفانه که نصیحت، پند و اندرز است می‌پرداخته وارد یک معرکه‌ی دیگری شد که معرکه‌ی اجتماعی‌ست یعنی شعر اجتماعی که بعد از مشروطیت خیلی مورد توجه قرار گرفت و کاربرد داشت. می‌دانیم شاعرانی داریم که مثل ایرج، عشقی و فرخی یزدی این‌ها خیلی کمک کردند به روشن شدن فکر که مردم از آن جنبه‌ی صوفی‌گری یا کناره‌بودن از اجتماع یا درون‌گرایی شاعران بیرون بیایند و بیش‌تر متوجه زمان خودشان بشوند. خوب، بعد از مشروطیت و طلوع افکار اجتماعی می‌بینیم که شعر وارد معرکه‌ی اجتماع شده، وارد سیاست شده و به اصطلاح از آن جنبه‌ی خاص و Lyric لیریک‌اش تا حدی فاصله گرفته.

امین: آیا این مصادره به مطلوب نیست؟

سیمین: نه! ما نیما را می‌بینیم که آغازگر دوره‌ی تازه‌ی شعر است و نشان می‌دهد که شعر تنها به اصول اولیه نباید پابند باشد بلکه یک گشایشی و یک احاطه‌ی بر شعر لازم است که آن را با شکستن اوزان قدیم و البته در همان محدوده‌ی افاعیل متحول کرد و نسل آن‌ها را به هم زد. قبل از نیما، شاعر مجبور بود در یک شمار محدودی قدم بزند، نیما آن را کنار گذاشت و این اولین کاری بود که برای این‌که بتواند محتوا را تغییر بدهد، انجام داد. این به هم زدن ترتیب نظم به اصطلاح آن قدر مهم نبود که به هم زدن محتوا. محتوا از آن حالت فردی خارج شد و به حالت اجتماعی درآمد و تخیل وارد شعر شد. تخیل خیلی قدرت گرفته صورت شعر در غزل از صورت متفرد، یعنی این‌که هر بیت از بیت دیگر استقلال داشته باشد خارج شد و شعرها یکپارچه شد و از آن حالت مدح که در قصاید مرسوم بود خارج شد و حتا می‌بینیم کسانی که قصیده ساختند در این ایام بعد از مشروطیت کسانی بودند که آن قاعده‌ی قصیده را که اول باید تشبیب باشد و بعد تخلص باشد و بعد مدح یک ممدوح باشد، به هم زدند و دیدیم که قصیده از اول که شروع می‌شود، وارد بحث دلخواه می‌شود، بدون تشبیب و تخلص، مثل قصاید پروین اعتصامی، ملک‌الشعرای بهار. این‌ها از ابتدای کار شروع می‌کنند به مطلبی که مورد پسند است و تا آخر پایبند به آن مطلب‌اند و سعی می‌کنند که موضوعی را مطرح کنند.

نیما درون‌مایه‌ی شعر را نو کرد و پایبند به این بود که شعر یک مطلبی را بیان کند و یا یک سمبل باشد ما سمبلیسم را در شعر نیما بیش‌تر می‌بینیم. این را در خیلی زمان‌های پیش که اصلاً در ایران کسی نمی‌دانست، جز معدود افرادی که با ادبیات خارج از ایران، فرانسه یا انگلیس آشنا بودند، اصلاً کسی نمی‌دانست سمبلیسم یعنی چه. در حالی که ما در خیلی قدیم می‌بینیم که سمبلیسم یا تمثیل در شعر حافظ یا در شعرای دیگر پیدا کنیم، ولی ایرانی‌ها تا طلوع نیما فکر نمی‌کردند که می‌توانند در شعر امروز هم سمبلیسم را وارد کرد یا این‌که مطالب دیگر شعری را.

قوامی: سیمین‌جان! شعر نیمایی و پسانیمایی چه؟

سیمین: تخیل در شعر نیما قوی‌ست و داستان را وارد شعر کرد و اشارت، تمثیل‌ها را وارد شعر کرد و می‌بینیم که روی شعر را به مردم برگرداند و آن‌چه می‌گوید قسمتی از جامعه در آن وجود دارد. بعد از نیما

هم خیلی کس‌ها شروع کردند. البته این را بگویم که هیچ کس از آن‌هایی که سبک نیما را ادامه دادند، در همان مایه نماندند بلکه آن‌هایی که نام‌آور شدند؛ برای خودشان راه تازه‌ی پیدا کردند، یعنی درست است که بعضی‌ها در همان افاعیل شکسته کار کردند و محتوا را بسیار تازه کردند و همان‌طور بعضی‌ها آمدند و شروع کردند به تغییراتی در همان وزن افاعیلی تا جایی که کسی مثل شاملو وزن عروضی را کنار گذاشت و به وزن طبیعی کلمات توجه کرد، به آهنگ طبیعی کلمات توجه کرد و شعری را که می‌گوید نمی‌توانیم بگوییم وزن عروضی دارد و می‌توانیم بگوییم یک آهنگ طبیعی دارد و آن آهنگ روی آن خوش می‌نشیند و کلماتی که در شعرش به کار می‌گیرد، نمی‌توان پس و پیش کرد.

با این که دست در وزن باز است، اگر بخواهیم که جایش را عوض کنیم به صورت خوش شعر برمی‌خورد. و بعد از آن شاعرانی داریم مثل اخوان ثالث که روی شعر نیما کار کردند که موفق بودند و برای خودشان سبک و سیاق خاصی داشتند. فریدون مشیری، نادر نادریور، نصرت رحمانی و دیگر شاعران.

قوامی: فروغ فرخزاد چی؟

سیمین: من به فروغ معتقدم. او شعر را با چهارپاره شروع کرد و بعد به اوزان شکسته‌ی نیمایی روی آورد و بعد در آن اوزان، تغییراتی هم داد که خیلی هم گوش‌نواز بود و به هیچ‌وجه موجب به اصطلاح حیرت انسان از تغییر وزن نمی‌شد. متأسفانه عمرش هم کوتاه بود و تا آن‌جا که ادامه داد کار خیلی بسیار جالب از خود باقی گذاشت. البته فراموش نکنم قبل از فروغ، آتشی در تغییر اوزان مثل فروغ کار کرد. به هر حال این دو نفر باز هم وزن عروضی را وانگذاشتند ولی در آن خدشه‌هایی به‌وجود آوردند که موجب شد آیندگان وزن را به کلی کنار بگذارند و به آهنگ خوش طبیعی کلمات روی بیاورند.

قوامی: راجع به شاملو بگو.

سیمین: یاد می‌آید که اخوان یک روز با شاملو صحبت می‌کرد و به او گفت که کار تو بسیار خوب است، وزن را کنار گذاشته‌اید و آن را جانشین آهنگ موسیقایی کلمات کردید ولی این ممکن است که یک تالی فاسد داشته باشد. شاملو گفت: این تالی فاسد چی هست؟ گفت: این هست، هر کس این را بخواند، می‌بیند وزن ندارد. بنابراین هر کس هوس می‌کند که شعر بی‌وزن بگوید.

واقعاً می‌بینیم که کار شاملو در اوج باقی ماند، ولی کسانی که دنبال آن کار رفتند هیچ کدام‌شان نزدیک به کار شاملو نتوانستند بشوند. بدتر از آن این که بسیاری از شاعران جدید، کار قابل‌ارائه نمی‌دهند. البته ما بسیار شاعران خوب داریم هم در خانم‌ها و هم در آقایان، ولی به اصطلاح کثرت این جمعیت شاعران را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که زبده در آن کم هست در این کثرت، من آن‌هایی را که مردود می‌شمارم، کسانی هستند که پای‌بند زیبایی و به اصطلاح خوش‌آهنگی کلمات هم نیستند و یک چیزهایی سرهم می‌کنند و می‌نویسند: تکه‌تکه بنویسم فرقی نمی‌کند یا پله‌پله بنویسم، باز هم همین‌طور. می‌بینیم که اصلاً هیچ نوع آهنگی نمی‌توانیم در آثارشان پیدا کنیم. در حالی که من معتقدم که شعر باید یک حالت موسیقایی داشته باشد و در حین این که مطلب خوشایند است، آهنگش هم خوشایند باید باشد. حالا این آهنگ اگر که عروضی

نیست لزوماً ممکن است که آهنگ طبیعی کلمات باشد که با سلیقه‌ی شاعر کنار هم چیده شده باشد. ولی خوب بسیاری افراد نمی‌توانند این کار را بکنند و در نتیجه مفاهیمی را هم که کنار هم می‌آورند باز زیاد مفهوم نیست.

بعضی تازه‌کارها معتقدند که اصلاً شعر معنی نمی‌خواهد و شعر باید معناگریز باشد، معناگریز به یک روی می‌شود تعبیرش کرد که شعر خوبی که واقعاً نتوانیم معنایش کنیم به آن صورت که یعنی اگر شعر را به صورت نثر در بیاوریم و بنویسیم دنبال هم، آن معنای اولیه‌اش از دست می‌رود، این را ما می‌گوییم معناگریز. ولی این‌ها فکر کردند که معناگریز یعنی این که شعر، هیچ مفهومی از خود نشان ندهد و هرچه که می‌خواهید کلمات را سر هم و کنار هم بچینید. گه‌گاهی از اوقات این را مشاهده می‌کنم و البته این را به حساب اقول شعر نمی‌گذارم برای این که هنوز کسانی را داریم که خوب کار می‌کنند و آینده‌ی شعر را تصویب می‌کنند.

امین: در حقیقت، شما یک تاریخچه‌ی بی‌شمار از شعر در این قرن اخیر از مشروطیت به بعد به‌دست دادید و در همان آغاز اشاره کردید که بر اثر انقلاب مشروطیت، من شخصی شاعر اندک‌اندک تبدیل به من اجتماعی شده و مخاطب فردی تبدیل به مخاطب جمعی شده و عوض این که شاعر در مقام تفریح خاطر شخص معینی که به‌عنوان حاکم یا امیر بوده باشد، احساس مسؤلیتی داشته و این البته بالضرورة به عقیده‌ی من، انتخاب آزادی شاعر نیست بلکه این امر معلول و محصول آن تغییر وضع اجتماعی و سیاسی انقلاب مشروطیت است به این معنا که ظهور شاعرانی که تغییر جهت دادند و عوض این که شاه و حاکم مستبد وقت را بستایند در مقام این برآمدند که از عدالت اجتماعی و حقوق شهروندی و شاید حتا انقلاب خون صحبت بکنند؛ این تغییر جهت شاعران، نتیجه و محصول و معلول آن کارهای فرهنگی زیربنایی‌ست که آباء مشروطیت اعم از آن‌هایی که سکولار بودند و یا آن کسانی که به هر حال جنبه‌ی دینی و روحانی داشتند و آن‌ها هم در مشروطیت سهمی دارند و به مشروطه‌خواهان پیوستند و روزنامه‌نگارانی که این حرف‌ها را زدند پیش از مشروطیت کردند.

این تغییری که در جهت شعر پیدا شده، علت اساسی‌اش این بود که شاعران تحت جو حاکم زمان خودشان قرار گرفته‌اند به قول آن شاعر عرب که می‌گوید... «قالوا: ترک الشعر؟ قلت ضرورة» باب بواعث و دواعی یعنی انگیزه‌ها، بسته شده. یعنی دیگر حاکمی نبود که این حضرات شاعر به سبک قدما بروند برایش مدحی بگویند و صله و جایزه‌ی بگیرند. اوضاع به کلی به هم خورد، شاهزادگان را در کودتای سوم اسفند زندانی کردند و هیچ‌کدام جرات نمی‌کردند که از خودشان دفاع بکنند چه برسد به این که کسی را در ردیف ندیم و مزاح اختصاصی خودشان به‌عنوان شاعر و مداح داشته باشند. پس تغییر جهت شعر از منظر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی محصول تلاش شاعران نبود که خودشان به تنهایی بتوانند این کارها را بکنند. اوضاع اجتماعی تغییر کرد و شاعران دنباله‌رو بودند نه پیشرو؛ هم‌چنان که ما یک مرتبه می‌بینیم که در بحبوحه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ یک مرتبه شاعرانی که کمونیست دو آتشه بودند، شروع کردند به این که مداحی آن زعمای و آباء انقلاب را بکنند. بنابراین از این جهت سوال من این است که نقش شعر در جامعه چیست و نه این که شعر چه‌گونه در جو حاکم که استبدادی‌ست در سلطنت محمود غزنوی می‌روند و فرخی

سیستانی می‌شوند و عنصری. هنگامی که صفویه بر سر کار می‌آیند، برای امام حسین شعر می‌گویند، هنگامی که مشروطیت دارد پیش می‌رود و این‌ها هم آدم‌اند و نمی‌خواهند از روزنامه‌نگار عقب بمانند، شعار مشروطه‌طلبی می‌دهند. بنابراین این‌ها هم تحت تاثیر قرار می‌گیرند و هم چنین در مراتب دیگر. قوامی: منظور تان این



هوشنگ قوامی - سیمین بهبهانی - حسن امین

و هیچ وقت هم در تاریخ ادبیات ما ارجی نداشتند، بعد از این‌ها هم نخواهند داشت. در این دوران هم نخواهند داشت، در این دوران کسانی هستند که بعضی از آن‌ها به ملکوت اعلا پیوستند و خداوند رحمت‌شان بکند و خدا از سر تقصیرات‌شان بگذرد و بعد خیلی روی همه‌ی ناروایی‌ها صحنه گذاشتند و دنبال جریان زمانه رفتند و آن‌هایی را هم که زنده هستند خدا به راه راست

است که شعر، در جامعه تاثیر نکرده؟ جو سیاسی جامعه، شاعران را تحت تاثیر قرار داده؟ این دو لازم و ملزوم هم‌اند.

امین: حالا، آیا نقشی که شعر بازی می‌کند چیست؟ برای هر کدام از علوم، فنون، فلسفه و هنر می‌گوییم که نقشی در جامعه دارند، علاوه بر این که قطعاً هر فردی تحت تاثیر هر جامعه‌یی که در آن زندگی می‌کند و تحت تاثیر زمان و مکان و شم بلاقی آن زمان است. علاوه بر همه‌ی این‌ها نقشی که شعر دارد، چطور، مثلاً به‌عنوان یک علت غایی نقش آن چیست تا به‌عنوان یک معلول؟

هدایت‌شان کند من هیچ‌کدام از این‌ها را شاعر نمی‌شناسم و جامعه هم نخواهد شناخت و این‌ها طبعاً از...

امین: مثلاً شهریار...

سیمین: من از آن همه شاعر که در ده قرن گذشته، داشته‌ایم چند شاعر را قبول دارم، شاید به شمار انگشتان باشند یا کمی بیش‌تر. مردم به آن‌ها احترام می‌گذارند و معمولاً نمی‌خواهند...

ما سعدی را داریم و قصادی را که گفته واقعا درونش هم جور حکمت و هم جور پند و اندرز ممدوح هست. مثلاً حافظ در غزلیات خودش همه‌جور ناروایی‌های زمانه را توضیح داده و از آن‌ها انتقاد کرده و این‌ها باقی مانده‌اند. در این دوران هم همین‌طور هست من فکر نمی‌کنم عده‌یی از شاعران دنبال حقیقت رفته باشند.

امین: این بحث مرتبط با تعهد و مسوولیت اجتماعی شاعر می‌شود به این معنا که خوب اگر سعدی آمده و قصادی به‌عنوان مدح گفته و در آن‌جا حکمت‌آموزی کرده، ارشاد کرده، هدایت به کار خیر و عدل و احسان کرده، آن قسمت‌ها را شما قبول دارید، ولی اگر این که شاعری به مسوولیت اجتماعی خودش آگاهی پیدا نکرده باشد و شاید شعرش در جهت خیر و صلاح جامعه با ارزش‌گذاری‌های امروز نباشد شما آن‌ها را از جرگه‌ی شاعران مقبول خودتان یا به تعبیری از رده‌ی شاعران مقبول جامعه کنار می‌گذارید، به‌هر این نوعی بی‌اعتنایی به اوضاع حاکم و مسلط به جامعه‌یی ست که شاعر در آن جامعه پرورش پیدا کرده. ما نمی‌توانیم که شاعران پیش از مشروطیت را با معیارها و سنجه‌های امروزین یک شاعر موفق و اجتماعی و ملی مثل سیمین بهبهانی داور کنیم، آن بندگان خدا گناهی نداشتند، آن‌ها مغزشان بسته بوده، فرصت این که بتوانند آرزو کنند که زمانی پیش خواهد آمد که آن‌ها بدون ترس و لرزو بدون حاکم می‌توانند روی پای خودشان بایستند و آزادانه احساس خودشان را و آرمان ملت و جمعیتی که آزادی‌خواه و حق‌طلب هستند را بیان کنند، نداشتند. هم‌چنین چیزی به ذهن آن‌ها خطور نمی‌کرد؛ نه از باب این که آن‌ها شاعران بدی بودند، ولی از باب این که هر انسانی پرورده‌ی محیط و زاده‌ی تجارب و گذشته‌های فردی و خاستگاه طبقاتی و اجتماعی خودش است به‌هیچ‌وجه ما نمی‌توانیم امروز بیاییم و شاعران گذشته‌ی قبل از مشروطیت را بگوییم که چرا این‌ها نیامدند مثلاً در راه

سیمین: رابطه‌ی علت و معلول را نمی‌شود نادیده گرفت یعنی وضع فعلی شعر معلول وضع کلی جامعه است و اما علت‌ها معمولاً یکی نیستند یعنی ممکن است هر معلولی چندین علت داشته باشد. هم‌چنان که در زمان ما چنین است یعنی ما می‌بینیم که مثلاً فرض کنیم در زمان قبل از انقلاب شعر جور دیگری بوده و بعد از انقلاب طور دیگر شده. تمام این‌ها به اصطلاح معلول یک علت نیستند، معلول چندین علت هستند. علت این که شعر بعد از مشروطیت تغییر پیدا کرد، این بود که چشم مردم باز شد، آگاهی از فرهنگ غرب پیدا کردند و رابطه‌ی سلطنت با مردم جور دیگر شد و فکر کردند که هر انسانی می‌تواند به‌طور آزاد زندگی کند و هم چنین موجب شد تا شاعرانی پیدا شود که آزادی‌خواه بوده، ضد ظلم و ضد جور بودند و در جامعه ارج داشتند و بعد هم، مثلاً در زمانی که حکومت فشار می‌آورد به شاعر که حرف حق نزنند و شاعر برای این که بگردد و بتواند حرفش را بزند دنبال استعاره می‌رود و شعر استعاره‌پدید می‌آید و این یکی از علت‌هایی ست که شعرهای ما در بسیاری از زمان‌ها، هم قبل و بعد از انقلاب تقریباً به استعاره گراییده است و هم در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی به خصوص در دوران آخرش و هم در زمان محمدرضاشاه.

خصوصاً خیلی بیش‌تر در زمان بعد از انقلاب که آزادی‌ها خیلی کم‌تر شده بود، ما می‌بینیم که شعر واقعا به استعاره گراییده، اصلاً مفاهیم خودش را از دست داده، ولی تمام این‌ها که گفتم صحبت شعر واقعی است یعنی آن چیزی که باقی می‌ماند، البته ما خیلی شاعرانی داریم چه در قدیم و چه در حالا ممدوحی داشتند و تنها علت غائی که برای سرودن شعرشان داشتند، این بود که آب و علفی گیرشان بیاید. من این‌ها را شاعر نمی‌دانم

دموکراسی و حقوق شهروندی اقدام کنند. آن‌ها اصلاً این مفاهیم به ذهن‌شان خطور نمی‌کرد و احیاناً ممکن است که ۱۰۰ سال دیگر ۲۰۰ سال دیگر که محققان آینده برمی‌گردند به زمان ما و شاعران امروز را بررسی می‌کنند و مورد نقد قرار می‌دهند. می‌خواهم به این مساله برسیم که اصلاً ناگزیر آیندگان هم معیارهایی خواهند داشت که کاملاً با معیارهای ما متفاوت است. هم‌چنان که معیارهای امروزی ما با معیار آبا و اجدادمان متفاوت است و بنابراین من پس از این توضیحات، می‌خواهم بدانم که اصلاً شما وجوه و عناصر عمده‌ی شعر را چه می‌دانید که مثلاً قصایدی را که در مدح شاعران گذشته سروده شده آن‌ها را مثلاً از تعریف شعر به کلی کنار می‌گذارید و آن‌ها را مشمول تعریف شعر از منظر خودتان قرار نمی‌دهید؟

سیمین: شاعر کسی است که طبعاً و ذاتاً شاخک‌هایی داشته باشد که حق را از باطل تشخیص بدهد و بتواند قضاوت درست داشته باشد و بتواند آن‌ها را در کلام خویش بگنجاند و من تعهد را هم به آن صورتی که شما می‌فرمایید، قبول ندارم. تعهد یک چیز ذاتی است من اگر از فلان مطلب دلم به درد بیاید، تعهد بعد از آن برای من به وجود می‌آید. شاعری که برود دنبال آب و علف، برود دنبال جریان زمان، یا برود دنبال آدمی که پول دارد، قدرتمند هست، دنبال یک کسی برای این‌که یک کاسه‌ی جلوی او بگذارند، شاید تهنش را بلیسد! هر قدر که آن شاعر شعرش هم خوب باشد، من آن‌ها را دوست ندارم یعنی نمی‌توانم دوست داشته باشم، چون در آن حق و ذات حق در آن نیست (البته ما صحبت شاعر را می‌کنیم نه هر کسی که سراینده است).

امین: پس شما قصاید غرآی شعری قدیم را که به قصد خوشامد شاهان گفته شده و حتا «بوی جوی مولیان» رودکی را که شاعر با گرفتن رشوه آن را برای تحریک امیر سامانی برای آمدن از بادغیس به بخارا ساخت، شعر نمی‌دانید؟

سیمین: من نفی مهارت را نمی‌کنم، خیلی‌ها هستند که شعر می‌گویند و شاید حق هم می‌گویند، ماهر نیستند، آن‌ها شاعر نیستند، یعنی آن مهارتی که باید کلام‌شان نفوذ یکنند را ندارند. بنابراین دو چیز لازم است: یکی این‌که شاعر با شاخک‌های عامیانه باشرفی حق را از باطل بتواند تشخیص بدهد. درست را از نادرست بتواند تشخیص دهد و من واقعاً عشقم درست یا نادرست است که حساب می‌کنم همه چیز و یا هر احساسی که در عالم است، ممکن است درست یا نادرست باشد شاعر کسی هست که درستش را حق در راه عشق و یا عاطفه در پدر فرزندی... تمام این‌ها را اگر بتواند درستش را تشخیص بدهد، بعد مهارتش را هم داشته باشد، آن وقت می‌شود شاعر. مثلاً اگر شما جواهری را بدهید به دست یک کسی که ماهر نیست، خوب خردش می‌کند، ولی جواهرشناس کسی هست که می‌تواند بداند این الماس از بین نرود و قابل استفاده باشد، پس در زمان هم آن شاخک‌ها باید برای شاعر لازم باشد که گیرنده باشد و هم مهارت که فرستنده باشد. پس این جور آدم‌ها را می‌توان گفت که شاعر هستند و این‌ها نمی‌توانند زیاد باشند، چنان‌که زمان حافظ هم زیاد شاعر داشتیم، فقط یکی حافظ بود و زمان سعدی هم داشتیم و زمان خاقانی. اگر نگاه کنیم می‌بینیم که در هر زمان به نوبه معلومات و امکانات در آن زمان افراد مدعی زیاد بودند و آن مدعیان آن‌هایی که واقعاً

به حق بودند توانایی داشتند.

امین: خانم بهبهانی واژه‌ی درست را به کار بردند که شاعر بایستی شاخکی داشته باشد و آگاه باشد که چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست که آن را نفی کند. مشکل من این است که این داوری‌ها از لحاظ عرض و طول در تاریخ پیوسته محل نزاع بزرگان هست و اجماعی روی این مسائل از جهت اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و فلسفی وجود ندارد. به این معنا که ما در زمان واحد در عصر واحد شاهد هستیم که افرادی اعم از شهروندان عادی و یا نخبگان جامعه‌ی معین، این‌ها دارای افکار کاملاً متضاد هستند و بستگی به این دارد که شاعر جزو کدام یک از این نحله‌های فرهنگی باشد. یعنی در زمان واحد، در مثلاً سال ۱۳۴۵، عده‌ی از هم‌کلاسی‌ها ما در مدرسه‌ی حقوق کمونیست و عده‌ی هم منتهی بودند. این‌ها هیچ کدام بی‌سواد، بی‌فرهنگ و بی‌بوته نبودند؛ البته این نحله‌های مختلف به گروه‌های فکری متفاوت متعلق داشتند و این در زمان واحد است.

این از نظر عرض؛ اما در طول تاریخ اگر نگاه کنیم می‌بینیم که در یک وقتی کسی که تقدیس قدرت می‌کرده، کسی که مداح آن زمان بوده، شاید در جامعه به او می‌گفتند این اهل حل و عقد جامعه است. این از کسانی است که شاه‌شناس است، حرفش نزد درباریان موثر است، نفوذ اجتماعی دارد. شاعر آن روزگار استبدادی، با سرایش آن شعر مدحی همان کاری را می‌کند که امیر با شمشیرش انجام می‌دهد. می‌گوید: زورگویان محلی و قداره‌بندان محله بروید کنار که ما داریم یک نظام سیاسی متمرکزی را برای تعمیم عدالت به مفهوم آن زمان، بر جامعه‌ی کلان مسلط می‌کنیم، یعنی این‌که یک حاکم ظالم مقتدر قدرتمندی بیاید که دیگر از ترسش دزدان جرأت دزدی نکنند، دزدی از آن شهر برود و بگوید در این منطقه‌ی که ایشان حاکم شده است نمی‌شود دزدی کرد، برویم به یک جایی که حاکمی هست که گوش بی‌عرضه‌تر دارد، پس این مفاهیم در طول تاریخ متفاوت می‌شود و درستی یا نادرستی یا ارزش بودن یا ضد ارزش بودن امر واحد منوط به اعتباریت زمان و مکان است و این قضاوت‌های فرهنگی و اخلاقی و فلسفی چیز یکسانی نیست که در طول کل تاریخ یا در عرض جغرافیایی حتا در زمان واحد، متغیر نباشد. این باید مساله‌ی باشد الان فرض بفرمایید که ایران اکثریت‌شان ممکن است یک جور فکر کنند و نخبگان فرهنگی یک جور متفاوت از اکثریت فکر کنند. به هر حال ما نمی‌توانیم به‌عنوان یک فردی که دارای عقاید و فلسفه‌ی مشخص مقبول خودمان هستیم، بیاییم و بگوییم که آن اکثریت مخالف ما وجود ندارند، وجود دارند و شعر هم می‌گویند ما پس چگونه می‌توانیم درست یا نادرست بودن را تفسیر و تبیین کنیم که آن‌ها هم از شعر و شعور خارج نشوند و هم اینکه این بحثی که من فکر کردم مرتبط با مفاهیم تعهد و مسوولیت اجتماعی است. این هم در آن جا، جایی برای خود داشته باشد. درست یا نادرست بودن - جدا از کلیاتی که احکام به اصطلاح علوم اصول مولوی و ارشادی یا قوانین آمره و تخییری به اصطلاح حقوقدانان با داشتن ضمانت اجرا بر مردم تحمیل می‌کنند - یک امری است که هر کسی به تناسب آگاهی یا فهم و استعدادش و براساس تجارب و انتظاراتش برای خودش انتخاب می‌کند. شاعری در مقطع زمانی معین، حضور و خواندن شعر مدحیه‌اش را در مراسم رسمی پیش شاه وقت یا مقام رهبری، امتیاز



حسن امین - سیمین بهبهانی

ببخشیم، نه این را قبول ندارم، یک زن اگر اثری را به وجود می آورد و اگر می خواهد قابل قبول باشد، نباید از زن بودن خودش استفاده بکند و بگوید: خوب چون من زن هستم بد گفتم. نه چون زنی باید از مردها بهتر بگویی یا حداقل مثل مردها بگویی. این عقیده‌ی من است. من هیچ گاه بین زن و مرد نه در شعر بلکه در هیچ جایی فرق نگذاشتم الا در ورزش. در میدان ورزش همان طور که کم وزن و زیاد وزن تفاوت دارند در بین زن و مرد هم تفاوت است. چون خانم‌ها قدرت جسمی شان کم تر از مردهاست پس چیزی که به دانش انسان احتیاج دارد زن و مرد مساوی هستند.

قوامی: فمینیسم به اصطلاح موثر هست یا نه؟

من یک زن هستم که برابری طلب با حقوق مردان هستم. یعنی برای زن همان حقی را قائل هستم که برای مرد قائلم و برای زن همان تکلیفی را قائل هستم که برای مرد قائلم. زن و مرد هر دو آفریده شده اند اما عواطف زنانه را با عواطف مردانه شبیه نمی دانم. چنان که صورت زنانه را با صورت مردانه شبیه نمی دانم. مرد یک شکل دیگری دارد و زن شکل دیگری. این هیچ دلیل نیست که شکل خوب و پسندیده باشد و یا بد و ناپسندیده باشد، یا حتا اگر مردی شکلی زنانه داشته باشد، می گویند هیچ کس نمی پسندد و اگر زنی هم شکل مردانه داشته باشد، مثلاً فرض کنیم سبیل داشته باشد، این ها خوب نیستند و باید هر کدام شکل ظاهری خودشان را داشته باشند. ولی عواطف، احساسات، دانش و چیزهایی که مربوط به مغز هست و مربوط به فهم و کمال است در زن و مرد یکی ست و هیچ فرقی نمی کند. پروین اعتصامی برای گربه های خانه اش شعر می گوید و احساس و عاطفه ی خود را در آن می پروراند ولی من ندیدم که یک مرد برای گربه اش زیاد احساس به خرج دهد، و این در مطلب جدی جامعه زیاد تاثیر ندارد.

اصلاً نباید از یک زن توقع داشت که شعر مردانه بگوید.

قوامی: عناوین و یا جایزه هایی که نسبت به کارهای هنری تان و یا کار شعری تان است بیان کنید؟

امین: در یکی از مصاحبه ها دیدم که به ایشان گفتند شاعر ملی ایران و یا به ایشان بانوی شعر ایران، لقب دادند.

سیمین: نمی دانم چرا به اصطلاح خوانندگان شعر من را دوست دارند و به من لقب هم می دهند. خوب این لطف و محبت آن هاست. از وقتی که یادم می آید آهوی غزل، غزل غزل، همین طور به ترتیب با بیش تر

و افتخار می داند؛ دیگری که با آن نظام در آن زمان و مکان، مخالف است، آن را خودفروشی می داند. اما هیچ کدام از این دو گروه از شاعران، دیوانه یا سفیه نیستند. هر کدام براساس آگاهی و دانش و بینشی که دارد، تصمیمی که صلاح خود اطرافیانش را در آن می بیند، گرفته است. پس این مسائل برای هر فرد چیزی هست که خودش تشخیص می دهد. یعنی تشخیص من درسته یا نادرسته. بالاخره تشخیص من است و من روی آن کار می کنم. اما این که این تشخیص من فردی درست هست یا نادرست با من نیست، این با آیندگان جامعه است و با کسانی هست که بعدها راجع به آن صحبت خواهیم کرد.

سیمین: من کار خودم را می کنم، به اعتقاد خودم جواب می دهم یا هر شاعر دیگر. شاعر به درک خودش پاسخ می دهد اگر راستگو باشد، اگر حقیقت داشته باشد یعنی اگر از روی قلبش بگوید. من به این اعتماد ندارم کسانی که در حال حاضر و چه در زمان گذشته دنبال امیران، وزیران، بزرگان و مقتدران کشور رفتند و حرف هایی زدند واقعاً حرف دل شان را زدند، من این را اعتقاد ندارم نه در امروز نه در گذشته. ولی اگر هم به فرض این که آن ها از روی قلب شان صحبت کرده باشند این را جامعه باید تشخیص بدهد در آینده و ممکن است من خطا بگویم این هیچ مشکل نیست...

در یک جامعه اشخاص هستند که در یک جامعه مثل هم فکر نمی کنند، هیچ کدام نباید کمر دشمنی با یک دیگر ببندند بلکه بایستی کوشش کنند و ببینند که کدام یک درست است تا حد تشخیص خودشان و کدام یک را جامعه درست می داند و کدام یک برابر تجربه های گذشته توفیق داشته و کدام یک در آینده توفیق خواهد داشت.

این باز هم کار یک مغز متفکر است و کار متفکران جامعه است پس اصل اساسی برای یک هنرمند خواه شاعر، خواه هر چه باشد این اعتقاد راستین به احساس خودش است. یعنی وقتی درست کار می کند که به احساس خودش واقعاً وفادار باشد و واقعاً صادق باشد. پس نمی توان گفت این هایی که همه دور یک قاب نشسته اند، دست در آن قاب دراز کرده اند و می خورند، همه صادق هستند. ممکن است بین آن ها صادق وجود داشته باشد به شرطی که اعتقاد راستین داشته باشد. اگر همه را از دهانش بکشند، دهان به فحش باز نکند.

قوامی: حالا باید برسیم به ویژگی شعر سیمین و نقش فردی سیمین در شعر بعد از مشروطیت؛ به عنوان یک زن مبارز و ایران دوست و ملی و مخصوصاً از جنسیت خانم ها چه مطالبی را دارند؟ شعر سیمین به تعبیر امروزی ها شعر زنانه است یا شعر عمومی؟

سیمین: من معتقد به عواطف زنانه و مردانه هستم. یعنی نمی توانم منکر این باشم که عواطف یک زن، مادر، درست مثل عاطفه ی یک پدر یا یک پسر یا یک شوهر باشد. من می دانم که مردها کمی سخت دل تر هستند و کمی مقاوم تر و مقاومت احساس آن ها بیش تر است. به همین دلیل می بینیم که مردها خیلی کم گریه می کنند، اما زنان اشک شان در آستین شان است و این نه موجب کرامتی برای مردان است و نه تحقیری برای زنان است.

ولی در این که این اثری که یک مرد و یک زن به وجود می آورد، بگوییم چون زن هست و عیب و ایرادی هم داشته چون زن است همه را

شدن سن ام که الان می‌گویند مادر شعر. بنابراین لطف و تعارف مردم است. یکی از خصوصیات من این است که کارهای من دوره‌یی است و مثلاً یک وقت شعر یا غزل‌های عادی و معمول زمان را کار می‌کردم که خوب هنوز بسیاری از آن‌ها بر زبان‌ها جاری‌ست، مثل ستاره دیده فروبست و آرمیده بیا...

خلاصه باید گفت که بعضی وقت‌ها مردم با خود آدم‌ها کار ندارند با شعر آدم‌ها کار دارند و یا با اثر آدم، حالا می‌خواهد هر چه که باشد موزیک، طیب و... باشد و همه‌ی این‌ها تعارف است و خدا کند که من لیاقت این‌ها را داشته باشم و گاهی از خودم شرمند هستم که مبادا آن محبتی که به من می‌شود، شایسته‌اش نباشم.

امین: وقتی که شما شعر می‌گویید در وجدان آگاه خود آیا این احساسات مخاطبان‌تان و انتظاراتی که مخاطبان امروز شما از شما دارند برای شما جزء وجدان و ضمیر ناآگاه‌تان هست؟ آیا آگاهی دارید؟

سیمین: من فکر می‌کنم وقتی نگاه به دوره‌های شعرم می‌کنم، می‌بینم که در هر دوره‌یی درست عکس‌العمل در مقابل عمل است. یعنی یک وقتی شروع کردم با آن نخستین شعری که من معروف شدم و دنبال کار را گرفتم و شهرت به بار آوردم. شعر نغمه‌ی روسپی بود. نغمه‌ی روسپی را من واقعاً البته نمی‌گویم که رفته‌ام به روسپی‌خانه‌ها و دیده‌ام. ولی یک منظره‌یی دیدم که در دو شعر من منعکس شد. در یک عروسی که من در آن حضور داشتم، دیدم آن رقاصی که آورده بودند می‌آید داخل اتاق و می‌رود زیر میز سماور و مدتی می‌نشیند و دوباره می‌رود به رقصیدن. کنجکاو‌ام گل کرد و دیدم یک بچه‌ی شیری در آن جا خوابیده و این زن می‌رفت و می‌رقصید و دوباره به بچه سر می‌زد و این برای من هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود تا همین الان.

دو شعر دارم به نام نغمه‌ی روسپی و دیگری رقاص که هر دو این‌ها شکل دیگری‌ست و این حادثه در آن مجسم نشده است ولی هر دوی این‌ها در درون مغز بود و در آن دوران شروع کردم به گفتن شعرهایی که اجتماعی بود و بعد عواطف خودم را که به آن بی‌توجه نبودم و همیشه عواطف طبیعی داشتم. گله‌های زمانه و گله‌هایی از دوستان داشتم، این‌ها هم در شعرم بوده من نمی‌گویم که به خودم بی‌توجه بودم و به درون خودم بی‌توجه بودم. نه این‌طور نبوده و تازه این‌ها یک همبستگی با نزدیکانی‌ست که عواطفی در آن‌هاست. بنابراین من نبودم که شروع کردم. پس یک عواطف یا فرمانی در درون من بوده که تا حالا همین‌طور بوده است.

امین: پس شعر خودش برای شما می‌آید یعنی یک حالت جرقه‌یی، یک الهامی، یک اشراقی موجب می‌شود که شما این غزل را بگویید، نه این که حساب کنید که فردا مناسب فلان پیشوای دینی‌ست که من باید در مراسم حضور پیدا کنم. مثل قصیده که از قصد می‌آید یعنی با قصد و غرض پیشین می‌آید که با هدف مشخص است. پس در مورد شعرهای شما بیت اول یا مصراع اول به ذهن‌تان خطور پیدا می‌کند.

سیمین: من هیچ‌گاه به فکر این که یک تاثیر مهم در اجتماع باشم نبوده‌ام، بیش‌تر به فکر تخلیه‌ی احساس خودم بودم. یعنی وقتی که یک حادثه‌یی پیش می‌آید. من بیش‌تر از این که بگویم این شعر را برای چه می‌گویم بیش‌تر دوست دارم آن ساعتی که برای من عاطفه ایجاد می‌شود

که اگر نگویم خفه می‌شوم اگر در خانه هستم می‌روم به یک جای خلوت. اگر در جایی هستم که نمی‌توانم خودم را تخلیه کنم باز برمی‌گردم به یک جای خلوت. همسر من می‌دانست که می‌خواهم یک شعری را بنویسم می‌دید که حالت چشم‌هایم تغییر می‌کند و یک جور بهت‌زدگی پیدا می‌کنم، آن موقع بود که من را تنها می‌گذاشت و می‌رفت در اتاق و روزنامه‌اش را می‌خواند و یا می‌رفت به منزل مادر یا دوستانش و وقتی که برمی‌گشت با کمال اعتماد و قدرت می‌گفت که چی گفتی و بیار و برای من بخوان. می‌دانست که در طی آن مدتی که نبوده این حالت در من بوده است.

قوامی: سیمین سال‌ها عضو شورای شعر و موسیقی و رادیو بوده و می‌خواهیم خاطراتی از آن دوران و همکاری که داشتند و شعرهایی که می‌گفتند برای ما بگویند.

سیمین: من زمانی که با رادیو همکاری می‌کردم سال‌های ۱۳۴۵ یا ۱۳۴۴ بود. در آن زمان‌ها ما در تهران نو ساکن بودیم و شادروان مهدی خالقی همسایه‌ی ما بود. یک روز به منزل ما آمد و گفت یک آهنگ دارم و به چند نفر داده‌ام و مطابق میل درنیا آمده. شما می‌توانید این آهنگ را رویش شعر بگذارید. من بر اثر احترامی که قائل بودم، قبول کردم و دیدم که هشت مصراع اول آهنگ یک سیلابی‌ست. کمی فکر کردم و گفتم که سعی می‌کنم آهنگ را بسازم، بعد از مدتی که کار کردم کار را تحویل دادم و گفتم: بله، کاملاً درست است و خدا را شکر کردم که روسفید شدم... ترانه‌سازی خیلی سخت‌تر از شاعری‌ست و از شعر سخت‌تر است برای این که شما در شعر آزاد هستید ولی در ترانه زمان آهنگ مهم است و ظرفیت آهنگ با ترانه باید هماهنگ باشد و سر و ته این باید با هم جفت باشد و شما تابع آن حروفی مثل از، در، با... که باید پشت سر کلمات یک‌جور قرار بگیرند و طول زمان و سیلاب‌هایش که به هم بخورد خیلی مشکل‌تر هست و بعد تازه اگر ترانه شکسته باشد کمی دست‌تان باز است. ترانه‌های آن زمان، معمولاً هیچ کدام‌شان چیز سیاسی نداشت. بیش‌تر عاطفی بود.

قوامی: سیمین موسیقی‌شناس هم هستند و از کودکی و نوجوانی موسیقی را می‌شناختند و ترانه‌یی که گفته می‌شد می‌توانست با موسیقی هماهنگ کند.

امین: پیام یا صحبتی برای شعرای جوان که نسل فعلی و آینده‌اند دارید؟

سیمین: برای هر هنری یک آموزش هم لازم است، آموزشی که برای شعر لازم است اطلاع از ادبیات فارسی و رفرم‌هایی که در دنیای جدید به وجود می‌آید. حتا از طریق ترجمه لازم است که قدم در راه شعر بگذارند. قبل از این که پا در راه شعر بگذارند، بایستی به کشور خود و با ادبیات جهان به کلی آشنایی داشته باشد، اگر این نباشد کم‌کم بر احساسات و عاطفه‌ها و... شعر شعر نمی‌شود.

امین: کدام یک از شعرهایتان را بیشتر دوست دارید؟

سیمین: انتخاب، مشکل است. اما سه شعر خودم را خیلی دوست دارم: ۱- کاج ۲- در حجمی از بی‌انتظاری ۳- آه عشق و وزیدم با چه گونه حیوانی.

قوامی: متشکر، خیلی روز خوبی بود. امیدوارم خوانندگان مجله‌ی حافظ این گفت‌وگوی صمیمانه را پسندند. ■